**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**سال 96-97**

**جلسه 51 - 24/ 10/ 1396 روایات دالّ بر برائت /تنجیر علم اجمالی /قاعده احتیاط**

خلاصه:

سخن در تنچیز علم اجمالی بود. در جلسه گذشته بیان شد، عمده دلیل بر برائت در اطراف علم اجمالی، روایاتی است که در غایت آنها کلمه «بعینه» به کار رفته است. در این جلسه ضمن نقل کلام مرحوم شیخ در پاسخ به این روایات، مروری بر استعمال روایی کلمه «بعینه» خواهیم داشت تا بتوانیم معنایی دقیق برای آن کشف کنیم.

**کلام مرحوم شیخ انصاری: عدم دلالت «بعنیه» بر علم تفصیلی**

مرحوم شیخ انصاری، ظهور بدوی برخی از روایات بر جریان حلّ در اطراف علم اجمالی را پذیرفته اما بیان می کند به علت حکم قطعی عقل، به تنجیز علم اجمالی باید از این ظهور رفع ید کرد. ایشان می نویسد:

و أمّا الشرع فلم‏ یرد فیه‏ ما یصلح للمنع عدا ما ورد من قولهم علیهم السلام «کلّ شی‏ء حلال حتّی تعرف أنّه حرام بعینه» و «کلّ شی‏ء فیه حلال و حرام فهو لک حلال حتّی تعرف الحرام منه بعینه» و غیر ذلک....

و لکن هذه الأخبار و أمثالها لا یصلح للمنع لأنّها کما تدلّ علی حلّیة کلّ واحد من المشتبهین کذلک تدلّ علی حرمة ذلک المعلوم إجمالًا لأنّه أیضاً شی‏ء علم حرمته»،[[1]](#footnote-1)

فإن‏ قلت‏ إنّ‏ غایة الحل‏ معرفة الحرام بشخصه[[2]](#footnote-2) و لم یتحقق فی المعلوم الاجمالی

قلت أمّا قوله علیه السّلام کلّ شی‏ء حلال حتّی تعلم أنّه حرام بعینه فلا یدلّ علی ما ذکرت لأنّ قوله علیه السّلام بعینه تاکید للضمیر جی‏ء به للاهتمام فی اعتبار العلم کما یقال: رأیت زیدا نفسه بعینه لدفع توهم وقوع الاشتباه فی الرؤیة و إلّا فکل شی‏ء علم حرمته فقد علم حرمة نفسه فإذا علم بنجاسة إناء زید و طهارة إناء عمرو فاشتبه الإناء إن فإناء زید شی‏ء علم حرمته بعینه نعم یتصف هذا المعلوم المعین بکونه لا بعینه إذا أطلق علیه عنوان أحدهما فیقال أحدهما لا بعینه فی مقابل أحدهما المعین عند القائل‏ و أمّا قوله‏ فهو لک حلال حتّی تعرف الحرام منه بعینه‏ فله‏ ظهور فیما ذکر حیث ان

قوله بعینه قید للمعرفة فمؤداه اعتبار معرفة الحرام بشخصه و لا یتحقّق ذلک إلّا إذا امکنت الإشارة الحسیة إلیه و أمّا إناء زید المشتبه بإناء عمرو فی المثال و إن کان معلوما بهذا العنوان إلّا أنّه مجهول باعتبار الأمور الممیزة له فی الخارج عن

إناء عمرو فلیس معروفا بشخصه إلّا أنّ إبقاء الصحیحة علی هذا الظهور توجب المنافاة لما دلّ علی حرمة ذلک العنوان المشتبه مثل قوله علیه السّلام اجتنب عن الخمر...[[3]](#footnote-3)

ایشان در ادامه با پذیرش دلالت روایت دوم بر حلّیت در اطراف علم اجمالی، وارد این بحث می شوند که حکم به حلیت، با حرمت واقعی معلوم تنافی دارد و حکم ظاهری در این موارد وجود ندارد که وارد این مباحث نمی شویم.

مرحوم شیخ در قسمت اول، فرمود: کلمه «بعینه» برای تأکید ضمیر بوده و به جهت اهتمام به حصول علم است به این معنا که حکم در مشابهات علم وجود ندارد.

**استعمالات کلمه «بعینه» در روایات**

همانگونه که مرحوم شیخ فرمود، کلمه «بعینه» برای تأکید است اما تأکید برای چیست؟

**استعمال «بعینه» برای نفی سرایت حکم به مشابه**

گاه کلمه «بعینه» استعمال شده و با تأکید حکم، وجود آن را در موارد مشابه نفی می کند. برای این نوع استعمال، موارد مختلفی وجود دارد که تنها بخشی از آنها را مرور می کنیم.

حَدَّثَنَا السِّنْدِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُکَیْمٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ 7 قَالَ: قُلْتُ لَهُ تَفَقَّهْنَا فِی الدِّینِ وَ رُوِّینَا وَ رُبَّمَا وَرَدَ عَلَیْنَا رَجُلٌ قَدِ ابْتُلِیَ بِشَیْ‏ءٍ صَغِیرٍ الَّذِی مَا عِنْدَنَا فِیهِ بِعَیْنِهِ شَیْ‏ءٌ وَ عِنْدَنَا مَا هُوَ یُشْبِهُهُ مِثْلَهُ أَ فَنُفْتِیهِ بِمَا یُشْبِهُهُ قَالَ لَا وَ مَا لَکُمْ وَ الْقِیَاسَ ...[[4]](#footnote-4)

راوی در این روایت سعی کرده با غیر مهم جلوه دادن مسأله، مجوّزی برای قیاس بگیرد که امام 7 چنین مجوّزی به او نمی دهد. در این کلام، «بعینه» برای نفی مشابه است.

مَرِضْتُ فَدَخَلَ الطَّبِیبُ عَلَیَّ لَیْلًا فَوَصَفَ لِی دَوَاءً بِلَیْلٍ آخُذُهُ کَذَا وَ کَذَا یَوْماً فَلَمْ یُمَکِّنِّی فَلَمْ یَخْرُجِ الطَّبِیبُ مِنَ الْبَابِ حَتَّی وَرَدَ عَلَیَّ نَصْرٌ (خادم امام هادی ع ) بِقَارُورَةٍ فِیهَا ذَلِکَ الدَّوَاءُ بِعَیْنِهِ فَقَالَ لِی- أَبُو الْحَسَنِ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَکَ خُذْ هَذَا الدَّوَاءَ کَذَا وَ کَذَا یَوْماً فَأَخَذْتُهُ فَشَرِبْتُهُ فَبَرَأْتُز[[5]](#footnote-5) در این روایت نیز، «بعینه» برای نفی مشابهت است.

عن ابی جعفر 7 قال: لم یحرم الله شیئا من الحیوان فی القرآن إلا الخنزیر بعینه[[6]](#footnote-6) در این روایت نیز «بعینه» برای نفی حرمت مشابه خنزیر در قرآن است.

امکان دارد «بعینه» در این روایت نیز برای نفی مشابه استعمال شده باشد: انما حرم الله الحرام بعینه ما قلّ منه و ما کثر و احل الله الحلال بعینه ما قلّ منه أو کثر[[7]](#footnote-7) به این معنا که چیزی که شبیه حلال است حکم حلال را نداشته و چیزی که شبیه

حرام است، حکم حرام را ندارد و شاید این تعبیر در مقام نفی قیاس بوده و صرف مشابهت را سرایت حکم نفی کند مانند آیه قرآن که خداوند مانند بودن ربا و بیع را موجب وحدت حکم ندانسته و این برداشت را نفی کرده است.[[8]](#footnote-8) هر چند به نظر می رسد این روایت، مقداری با بحث ما متفاوت باشد.

**استعمال «بعینه» برای نفی سرایت حکم به بدل**

در برخی از استعمالات روایی، کلمه «بعینه» استعمال شده و مقصود از آن، نفی سرایت حکم به بدل است. هر چند بدل نیز مشابه مبدل منه بوده و امکان دارد این استعمالات ذیل استعمال اول نیز تعریف شود، اما به جهت روشن تر شدن بحث، آن را از استعمال اول تفکیک کرده ایم.

عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ بُنِیَ الْإِسْلَامُ عَلَی خَمْسَةِ أَشْیَاءَ عَلَی الصَّلَاةِ وَ الزَّکَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلَایَةِ قَالَ زُرَارَةُ فَأَیُّ ذَلِکَ أَفْضَلُ فَقَالَ الْوَلَایَةُ أَفْضَلُهُنَّ .... قُلْتُ وَ مَا بَالُ الصَّوْمِ صَارَ آخِرَ ذَلِکَ أَجْمَعَ فَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَفْضَلَ الْأَشْیَاءِ مَا إِذَا أَنْتَ فَاتَکَ لَمْ یَکُنْ مِنْهُ تَوْبَةٌ دُونَ أَنْ تَرْجِعَ إِلَیْهِ فَتُؤَدِّیَهُ **بِعَیْنِهِ** إِنَّ الصَّلَاةَ وَ الزَّکَاةَ وَ الْحَجَّ وَ الْوَلَایَةَ لَیْسَ شَیْ‌ءٌ یَقَعُ مَکَانَهَا دُونَ أَدَائِهَا وَ إِنَّ الصَّوْمَ إِذَا فَاتَکَ أَوْ قَصَّرْتَ أَوْ سَافَرْتَ فِیهِ أَدَّیْتَ مَکَانَهُ أَیَّاماً غَیْرَهَا وَ جُبِرَتْ ذَلِکَ الذَّنْبُ بِصَدَقَةٍ وَ لَا قَضَاءَ عَلَیْکَ وَ لَیْسَ مِنْ تِلْکَ الْأَرْبَعَةِ شَیْ‌ءٌ یُجْزِیکَ مَکَانَهُ غَیْرُهُ...[[9]](#footnote-9) این روایت تفسیر عیاشی[[10]](#footnote-10) و کافی[[11]](#footnote-11) نیز وارد شده که متن منقول از محاسن بود. محصّل معنای روایت این است که بدل داشتن نشانگر اهمیت بالانداشتن آن نسبت به چیزی است که بدل ندارد و روزه بدل داشته و نماز بدل ندارد.[[12]](#footnote-12) در این روایت، «بعنیه» به معنای «لا ببدله» می باشد و بیان کرده: افضل اشیاء چیزی است که باید خودش آورده شده و بدل ندارد. این روایت می تواند در بحث تزاحم و تعیین ملاک اهم از مهم، ضابطه ای را بیان کند که هر آنچه در شریعت بد ل دارد، در درجه اهمیت کمتر از چیزی است که بدل ندارد.

**استعمال «بعینه» برای نفی مجاور**

گاه «بعینه» به هدف نفی مجاور استعمال می شود. مانند: قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ 7 مَا لِصَاحِبِ الْمَرْأَةِ الْحَائِضِ مِنْهَا فَقَالَ کُلُّ شَیْ‏ءٍ مَا عَدَا الْقُبُلَ بِعَیْنِه‏[[13]](#footnote-13) در این روایت، «بعینه» در نفی حرمت مجاور مانند تفخیذ است. مثل آنکه گفته شود: آمدم

خانه نبودی در پاسخ بیان شود: خود خانه من آمدی. بدین معنا که شاید به خانه مجاور و همسایه رفته باشی. البته این سه استعمال، بازگشت به استعمال واحد داشته و برای نفی مشابه است چه مستقیم مشابه را نفی کند جه بد ل و چه مجاور.

**استعمال «بعینه» برای نفی علم اجمالی**

استعمال دیگری که در «بعینه» وجود دارد، نفی علم اجمالی و شبیه آن است به این معنا مثلا تعلق حکم به عنوان کلی که عنوان مورد نظر از مصادیق آن باشد، را نفی می کند.

عَنْ أَبِی أَیُّوبَ النَّحْوِیِّ قَالَ بَعَثَ إِلَیَّ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ فِی جَوْفِ اللَّیْلِ فَأَتَیْتُهُ فَقَالَ لِی هَذَا کِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ یُخْبِرُنَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَدْ مَاتَ پس از نقداری تأسف از فوت امام صادق 7 می گوید: ثُمَّ قَالَ لی اکْتُبْ قَالَ فَکَتَبْتُ صَدْرَ الْکِتَابِ[[14]](#footnote-14) ثُمَّ قَالَ اکْتُب‏ ان کَانَ أَوْصَی إِلَی رَجُلٍ وَاحِدٍ بِعَیْنِهِ فَقَدِّمْهُ وَ اضْرِبْ عُنُقَهُ قَالَ فَرَجَعَ إِلَیْهِ الْجَوَابُ أَنَّهُ قَدْ أَوْصَی إِلَی خَمْسَةٍ وَاحِدُهُمْ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَیْمَانَ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ مُوسَی وَ حَمِیدَةُ[[15]](#footnote-15)

این وصیت امام 7 بسیار هوشمندانه تنظیم شده و باعث می شود، منصور نتواند به هدف شوم خود برسد. منصور می گوید اگر به شخص معیّنی وصیت کرده باشد، گردن او را بزنید ولی اگر معیّنا وصیت نکرده باشد، دیگر کاری نمی توان کرد. امام 7 نیز پنج نفر را به عنوان وصیّ انتخاب می کند: منصور، محمد بن سلیمان امیر مدینه، عبد الله افطح، امام موسی بن جعفر 7 و حمیده همسر امام صادق 7 تا امام موسی به جعفر 7 از شرّ منصور در امان باشد. منصور نیز با دیدن اینکه یکی از وصیّ‌ها خود اوست دیگر بهانه ای برای قتل امام 7 نداشت.[[16]](#footnote-16) در برخی از نقلیات وجود دارد که خود شیعیان از این وصیت، امام بعدی را شناختند. بدین سبب که منصور و محمد بن سلمیان صلاحیت امام شدن را

ندارند، حمیده زن است و نمی تواند امام باشد و عبد الله هر چند فرزند بزرگتر است اما اینکه امام 7 با وجود فرزند بزرگتر به فرزند کوچکتر (امام موسی کاظم 7) وصیت کرده باشد، نشاندهند نقطه ضعفی در فرزند بزرگتر است. پس از این پنج نفر امام بعدی، امام موسی بن جعفر خواهد بود. «بعینه» در این نقل می تواند برای نفی علم اجمالی باشد بدین معنا که اگر وصیّ فرد معیّنی است نه فرد مردّد بین چند نفر گردن او را بزن. البته این احتمال در صورتی است که مراد از وصایت امری مانند امامت باشد که تنها به یک نفر قائم است.

**استعمال «بعینه» برای نفی کلی**

قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ یَلْقَی الْمَرْأَةَ فَیَقُولُ لَهَا زَوِّجِینِی نَفْسَکِ شَهْراً وَ لَا یُسَمِّی الشَّهْرَ بِعَیْنِهِ ثُمَّ یَمْضِی فَیَلْقَاهَا بَعْدَ سِنِینَ قَالَ فَقَالَ لَهُ شَهْرُهُ إِنْ کَانَ سَمَّاهُ وَ إِنْ لَمْ یَکُنْ سَمَّاهُ فَلَا سَبِیلَ لَهُ عَلَیْهَا.[[17]](#footnote-17) امام ع در این روایت بیان می کند: یک ماه کلی کافی نبوده و باید یک ماه معیّن باشد. در این روایت، «بعینه» در مقابل کلّی ماه بوده و نافی آن است و بیان می کند باید ماه معیّن باشد.[[18]](#footnote-18)

استعمال دیگر «بعینه» که تقریبا نزدیک به روایت «کل شیء حلال» است، در مقنعه وارد شده: وَ سُئِلَ ع عَنْ رَجُلٍ اکْتَسَبَ مَالًا مِنْ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ ثُمَّ أَرَادَ التَّوْبَةَ مِنْ ذَلِکَ وَ لَمْ یَتَمَیَّزْ لَهُ الْحَلَالُ بِعَیْنِهِ مِنَ الْحَرَام...‏[[19]](#footnote-19)

به نظر می رسد، در این که «بعینه» برای تأکید است بحثی نبوده اما باید دید، توهم محتمل چیست که «بعینه» آن توهم متحمل را نفی می کند؟

**آدرس سایر روایات**

استعمالات دیگری از «بعینه» وجود دارد که شبیه حدیث حلّ بوده و در فهم معنای دقیق تر این حدیث مؤثر است. در این جلیه تنها آدرس آنها را نقل کرده و متن این روایات را در جلسه آینده مرور می کنیم.

محاسن جلد 2 صفحه 495 حدیث 596 و بعد از او. کافی جلد 5 صفحه 228 حدیث 2 صفحه 313 حدیث 39 و 40. جلد 6 صفحه 339 حدیث 1. فقیه جلد 3 صفحه 341 حدیث 208. تهذیب جلد 6 صفحه 375 حدیث 1094 دویست و پانزده باب. جلد 7 صفحه 132 حدیث 579 پنجاهم باب. 226 حدیث 988 هشت باب. 989 نهم باب. جلد 9 صفحه 79 حدیث 337 هفتاد و دو باب. در این روایات، روشن است «بعینه» که در مقام نفی علم اجمالی به کار رفته و حتی خود حدیث حلّ نیز با توجه به صدر و ذیل موجود در آن، به روشنی برای نفی علم اجمالی است. در نتیجه فرمایش مرحوم شیخ، با روایت حلّ سازگار نیست. شاید ایشان بدون نگاه به صدر و ذیل روایت، این احتمال را در روایت، بیان کرده باشند.

یکی از این روایات نقل قرب الاسناد است: وَ عَنْهُمَا (محمد بن عبد الحمید و عبد الصمد بن محمد) عَنْ حَنَانٍ قَالَ:: سَمِعْتُ رَجُلًا یَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ حَمَلٍ[[20]](#footnote-20) رَضَعَ مِنْ خِنْزِیرَةٍ، ثُمَّ اسْتُفْحِلَ(تولید مثل کرد) الْحَمَلُ فِی غَنَمٍ(گله)، فَخَرَجَ لَهُ نَسْلٌ، مَا قَوْلُکَ فِی نَسْلِهِ؟ فَقَالَ: «مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ مِنْ نَسْلِهِ بِعَیْنِهِ فَلَا تَقْرَبْهُ، وَ أَمَّا مَا لَمْ تَعْلَمْ أَنَّهُ مِنْهُ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الْجُبُنِّ کُلْ وَ لَا تَسْأَلْ عَنْهُ»[[21]](#footnote-21) این روایت در کافی با این سند آمده است: عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیر[[22]](#footnote-22) که در این سند به جز حنان بن سدیر، بحث دیگری وجود ندارد که اگر کسی حنان را تصحیح کند، سند صحیحه خواهد بود. این روایت به روایت غنم موطوئه شباهت دارد اما در غنم موطوئه، پیدا کردن غنم و لو با قرعه لازم است اما حمل شیر خورده از خنزیر، تعیین لازم نبوده و اگر دقیقا و عینا فرزند این حمل، از نسل خنزیر باشد، باید از آن اجتناب کرد. در نتیجه از این روایت، لزوم موافقت قطعیه علم اجمالی ثابت نمی شود برخلاف روایت غنم موطوئه، به نحوی تعیین لازم بود.

در جلسه آینده نحوه جمع این روایات با روایاتی که از آنها تنجیز علم اجمالی استفاده می شود، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. همانگونه که در جلسات گدشته بیان شد، اکثر روایات خاصه بر تنجیز علم اجمالی مورد پذیرش بوده و تنها روایاتی را که مرحوم حائری به آنها استشهاد کرده بود را تام نمی دانستیم. هر چند این روایات نیز جعل بدل کرده و می توانند مؤید تنجیز علم اجمالی باشند.

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد**

1. این همان تقریبی است که در ذیل اخبار استصحاب نیز بیان کرده اند. [↑](#footnote-ref-1)
2. اشاره به کلمه «بعینه» دارد. [↑](#footnote-ref-2)
3. فرائد الاصول، شیخ مرتضی انصاری، ج2، ص201. [↑](#footnote-ref-3)
4. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، ج‏1، ص: 302، ح 4 [↑](#footnote-ref-4)
5. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص502. [↑](#footnote-ref-5)
6. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج1، ص383. [↑](#footnote-ref-6)
7. مکارم الاخلاق؛ ص: 98 [↑](#footnote-ref-7)
8. البقره: 275 الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَواْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِى يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسّ‏ِ ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَواْ وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَوا [↑](#footnote-ref-8)
9. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج1، ص286. ح 430 [↑](#footnote-ref-9)
10. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، ج1، ص191. [↑](#footnote-ref-10)
11. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص18. [↑](#footnote-ref-11)
12. به طور کلی این بحث وجود دارد که آیا روزه در ماه رمضان به نحو تعدّد مطلوب واجب است به این معنا که روزه سی روز در سال واجب بوده و ایقاع این سی روز در ماه رمضان نیز واجب دیگری است. مطابق این مبنا، مسافر روزه خود را قضا نمی کند بلکه واجب خود را انجام داده است. از برخی از روایات برداشت می شود که روزه برای مسافر قضا نبوده و نیازمند امر جدیدی نیست. [↑](#footnote-ref-12)
13. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص538. ح 1 [↑](#footnote-ref-13)
14. معمولا نامه مقدماتی مانند خطبه داشته که کاتب آنها را می دانسته و خود بدون املا می نوشته است. [↑](#footnote-ref-14)
15. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص310. ح 13 [↑](#footnote-ref-15)
16. در بسیاری از موارد، حکّام با احادیث نبوی بازی کرده و آنها را به نفع خود تفسیر می کردند. درباره تاریخچه حدیث رفع آمده است: حکّام اموالی را به زور از مردم گرفته و به زور آنها را وادار به قسم می کرده اند. در مقابل حدیث نبوی معروف بوده که «رفع عن امتی ما اکرهوا علیه» فقیهان مرتبط با دربار، این روایت را به این معنا می کردند که اگر کفّار، مسلم را مجبور به گفتن کفر کند، حرجی بر مسلمان نیست اما این حدیث در رابطه بار رفتار مسلمانان با هم وجود ندارد. یا در برخی در تفسیر بیان می کردند: حدیث رفع برای اکراه سارق و دزد است و شامل اکراه از طرف سلطان نمی شود. به نظرم ذیل داستان محمد نفس زکیه که ده سال حاکم بود، خواندم که مردم مدینه شورش کرده و جعفر بن سلیمان که امیر مدینه بود، به زور از مردم بیعت گرفت. مالک فتوا به رفع ما اکرهوا علیه داده به این مضمون که بیعت از سر اکراه صحیح نیست. جعفر بن سلیمان دستور به شلاق زدن مالک می کند. اما همین که خلیفه بر اوضاع مسلّط می شود، امیر مدینه را به علت شلاق زدن مالک بازخواست کرده و او را خلع می کند. همین نشانگر میزان بازی های سیاسی است که در طول تاریخ انجام شده است.

    به هر حال، خلفا رعایت ظاهر را کرده و سعی بر این داشتند که خود را مبادی به آداب اسلامی نشان دهند و همین طور بی گدار به آب نمی زدند. مثلا خلیفه درباره یحیی عهد سنگینی کرده بود که اگر او را بکشد، زن های او مطلّقه باشد. اما پس از مدّتی خلیفه تصمیم می گیرد یحیی را بکشد. ابوالبختری حاضر شد شهادت دهد، تعهّد نامه خلیفه به یحیی جنبه شرعی نداشته و لازم المراعات نیست. به همین دلیل، تعهّد نامه را پاره کرده و یحیی را می کشد. [↑](#footnote-ref-16)
17. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج5، ص466. [↑](#footnote-ref-17)
18. البته در نکاح بحث مفوّضه المهر و الوقت که زن مهر و زمان عقد نکاح را به مرد واگذار می کند، وجود دارد که در مقام بررسی آن نیستیم. [↑](#footnote-ref-18)
19. المقنعه، شیخ مفید، ج، ص283. [↑](#footnote-ref-19)
20. حمل به معنای برّه است که به یکی از برج های نجومی نیز حمل گفته شده و برای آن تصویر برّه کشیده می شود. لسان العرب، ج‏11، ص: 181 و قيل: هو من ولد الضأْن الجَذَع فما دونه، [↑](#footnote-ref-20)
21. قرب الاسناد؛ ص: 97 [↑](#footnote-ref-21)
22. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص249. [↑](#footnote-ref-22)